

## بررسی مناسبات سلطان محمود غزنوی با القادر بالله خلیفه‌ی عباسی

### محمد مریوانی

کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی از دانشگاه ارومیه  
دبیر تاریخ آموزش و پرورش کردستان، کردستان، ایران  
m.marivani1355@gmail.com

---

### چکیده

سلطان محمود در طول فرمانروایی خود جهت کسب مشروعیت به شدت تلاش کرد تا حمایت عباسیان را به دست آورد و خود نیز به حامی بزرگ سنت تبدیل شد. از طرف دیگر القادر بالله نیز، سیاست گسترش نفوذ قلمرو خلافت عباسی را به شدت دنبال می کرد و در این راستا نیازمند ارتباط با حاکمان قدرتمندی چون سلطان محمود غزنوی بود؛ القادر در جهت جلب رضایت سلطان محمود برآمد تا از این طریق مانعی در جهت نفوذ فاطمیان در مناطق شرقی خلافت عباسی ایجاد نماید.

سلطان برای نشان دادن وفاداری خود به القادر، با مخالفان خلافت عباسی - از جمله قرامطه و اسماعیلیان - به سختی مقابله کرد و به درخواست فاطمیان مصر برای برقراری مناسبات حسنه واکنش منفی نشان داد. این مقاله برآن است تا روابط سلطان محمود را با القادر، خلیفه‌ی عباسی مورد بررسی قرار داده و به مناسبات سلطان محمود با فاطمیان نیز توجه نموده و نقش القادر در این مناسبات را کنکاش نماید.

**واژگان کلیدی:** محمود غزنوی، فاطمیان، القادر، اسماعیلیان، خلافت عباسی.

## مقدمه

سلطان محمود فرزند سبکتکین در سال ۳۸۸ هجری علیه برادر کوچک خود اسماعیل که در شهر غزنه جانشین پدر شده بود شورید و جنگی خونین میان دو برادر روی داد که محمود پیروز شد و در کنار جنازه کسانی که در جنگ کشته شده بودند با برادر صلح کرد و همه چیز خاتمه یافت و محمود سلطان شد. (جعفریان، ۱۳۷۷: ۲/۱۲۴)

در سال ۳۸۹ هجری فرمان حکومت خراسان را از خلیفه ی عباسی دریافت کرد و به این ترتیب امپراطوری قدرتمندی در نواحی شرقی ایران توسط وی تشکیل شد (فرای، ۱۳۶۳: ۴/۱۴۵) و ایشان تا سال ۴۲۱ هجری با قدرت تمام در نواحی شرقی تا مرکز ایران به حکومت پرداخت. سلطان محمود در طول فرمانروایی خود با عباسیان روابط تنگاتنگ و مناسبی داشته و مشروعیت حکومت خود را از آنان می گرفت (همان: ۱۴۸) و دشمنان عباسیان را دشمن خود دانسته و در پی نابودی آنان برآمد.

قبل از به قدرت رسیدن سلطان محمود در شرق ایران، ابوالعباس احمد بن اسحاق پسر مقتدر و ملقب به قادر بالله در رمضان سال ۳۸۱ ق به کمک بهاءالدوله دیلمی به خلافت رسید و تا سال ۴۲۲ هجری خلافت کرد. چون با کمک دیلمیان به خلافت رسیده بود حکومت های سنی مذهب شرق ایران از جمله سامانیان، خلافت وی را نمی پذیرفتند و آنان هم چنان به نام الطایع لله خلیفه ی مخلوع خطبه می خواندند تا این که سلطان محمود در غزنه به نام القادر خطبه خواند و از این زمان مناسبات حسنه میان این دو برقرار گردید.

در این دوران فاطمیان مصر نیز که پایه های خلافت خود را مستحکم کرده بودند جهت مقابله با عباسیان در پی به دست آوردن متحدی قدرتمند در شرق خلافت عباسی بودند که اتحاد با این دولت قدرتمند می توانست فاطمیان را به اهدافشان نزدیکتر کند. به همین علت تلاش های خود را برای برقراری رابطه با غزنویان در زمان سلطان محمود آغاز کردند و با این که فاطمیان برای برقراری ارتباط با سلطان محمود تلاش های زیادی کردند اما موفقیت چندانی نصیب فاطمیان نگردید.

با توجه به مطالب ذکر شده این مقاله بر آن است تا پاسخگوی دو سوال ذیل باشد: ۱- چه عواملی موجب برقراری و تداوم مناسبات حسنه بین سلطان محمود و القادر خلیفه‌ی عباسی گردید. ۲- چرا سلطان محمود با مخالفان خلافت عباسی سخت‌گیرانه برخورد می‌کرد و هرگز به سمت و سوی خلفای فاطمی متمایل نگردید.

### مناسبات سلطان محمود غزنوی با القادر بالله خلیفه‌ی عباسی

محمود غزنوی در سال ۳۸۹ هجری، با تدابیر جدیدی، سرزمین‌های شرقی ایران را تحت نظارت و حمایت خود گرفت. وی مرد مشهور قرن چهارم هجری و نیرو دهنده اصلی به کالبد نیمه جان خلافت عباسی بود. او به خوبی می‌دانست که اوج اقتدار سیاسی در اوضاع خاص جهان اسلام، نیاز مبرم به اقتدار مذهبی دارد. از این رو اقتدار سلطنتش را به اقتدار خلافت گره زد و به تقویت آن برخاست. محمود در سال ۳۸۹ هجری، هنگامی که فائق و بگتوزون (امیران سامانی) ابوالحارث را از امارت خلع و برادرش ابوالفوارس عبدالملک بن نوح را بر سریر پادشاهی نشانند، وانمود کرد که کینه خواه ابوالحارث امیر سامانی کور شده است و دستور داد تا در خراسان به نام خلیفه القادر خطبه بخوانند. (باسورث، ۱۳۶۲: ۱/۴۵) تا این زمان در خراسان خطبه را به نام الطایع لله خلیفه‌ی مخلوع می‌خواندند (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۱۵/۲۵۹) از این زمان به بعد آن قدر خبرهای محمود را به نزد خلیفه بردند و از کفایت و توانایی و قدرت وی تعریف و تمجید گردید تا القادر در ذیقعد سال ۳۸۹ هجری، فرمان حکومت خراسان را برای محمود فرستاد و او را یمین الدوله و امین المله لقب کرد. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰۹)

گردیزی در کتاب زین الاخبار درباره‌ی سلطنت نشستن محمود و فرمان القادر بالله این گونه نگاشته است: «چون امیر محمود از فتح مرو فارغ شد، و امیر خراسان گشت و به بلخ آمد و هنوز به بلخ بود، که فرستاده‌ی القادر بالله خلیفه عباسی از بغداد به نزدیک او آمد با فرمان خراسان و لواء و خلعت فاخر و تاج و قادر او را لقب نهاد « یمین الدوله و امین المله ابوالقاسم محمود ولی امیرالمومنین» پس چون آن عهد و لوا برسید، امیرمحمود بر تخت سلطنت نشست و خلعت

پوشید و تاج بر سر نهاد، و خاص و عام را بار داد، اندر ذی القعدة سنه تسع و ثمانین و  
ثلثمائه». (همان: ۳۸۱)

نویسنده کتاب ترجمه ی تاریخ یمنی نیز در مورد خلعت گرفتن سلطان می نویسد: «  
امیرالمؤمنین القادر بالله خلعتی نفیس و تشریفی گرانمایه به سلطان فرستاد که در هیچ عهدی، هیچ  
کسی را از ملوک و سلاطین به مثل آن کرامت از سرای امامت مشرف نگردانیده بود...».  
(جرفاذقانی، ۱۳۵۷: ۱۸۲)

همانطور که بیان شد محمود در سال ۳۸۹ هجری، نام خلیفه القادر را در خراسان در خطبه  
آورد و در عوض از خلیفه القاب و عهد و لواء خراسان را پاداش گرفت که بیانگر وفاداری او به  
خلیفه و نقش او در مقام مدافع علایق دنیوی خلیفه و ایمان است. محمود در دوران پادشاهیش  
دریافت برای آن که امپراطوری تثبیت یافته ای داشته باشد به تأیید قانونی و معنوی خلیفه نیاز  
دارد. و نیز ارتباط با بغداد برای لشکرکشی هایی نظیر لشکرکشی سال ۳۹۶ هجری، علیه ابوالفتوح  
داود بن خضر که علی رغم داشتن مذهب اسماعیلی نسبت به محمود احساسات دوستانه داشت به  
سلطان کمک معنوی می بخشید. (باسورث، همان: ۱/۵۱)

هر بار که خبر فتوحات محمود یا حملات او به ضد مخالفان عباسیان به بغداد می رسید، از  
سوی خلیفه القاب تازه ای مانند ولی امیرالمؤمنین، نظام الدین و ناصر الحق و یا کھف الدوله و  
الاسلام، به سلطان محمود غزنوی اعطا می شد. از آن جا که سلطان محمود بقای خود را در  
وابستگی به تسنن و خلفای عباسی می دید، تحت هیچ شرایطی آماده ی برقراری رابطه با فاطمیان،  
و پذیرش تابعیت آنان - که دشمن اصلی عباسیان به شمار می آمدند - نشد و در کینه و دشمنی با  
آنان، تا آن جا پیش رفت که آرزوی فتح مصر و نجات آن سرزمین را از دست اسماعیلیان داشت.  
(شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۶۳)

سلطان محمود، خشن ترین و متعصبانه ترین برخورد ها را نسبت به شیعیان داشت و حتی  
اقدامات خود را در این زمینه به خلیفه ی عباسی، القادر بالله (۳۸۱-۴۲۲ هـ) گزارش می کرد و خود  
را مطیع خلیفه قلمداد می کرد. (ابوالفداء، ۱۴۰۷ق : ۳۹۸- ۴۰۰ / ۱۱) او حتی موضوع درخواست  
خلیفه ی فاطمی مصر از وی مبنی بر اطاعت از خلافت فاطمی و پاسخ منفی دادن به این تقاضا را

به خلیفه‌ی عباسی گزارش داد. سلطان محمود، طی این گزارش اظهار می‌دارد که او در پاسخ درخواست الحاکم بامرالله فاطمی (۳۸۶-۴۱۱ هـ)، به نامه‌ی حاکم، آب دهان انداخته و سپس آن را سوزانده و به فرستاده‌ی او نیز پاسخ درشتی داده است. (همان: ۴۰۰)

آنچه را که ممکن است بیشتر جنبه‌ی عقیدتی قدرت سلطان محمود خواند حمایت مذهبی آیین سنت از وی و تحریض ایشان به داشتن مناسبات حسنه با خلفای عباسی بود. قرن ۴ هجری شاهد پیروزی سیاسی تشیع در بسیاری از اقطار عالم اسلامی بود؛ در غرب با تأسیس خلافت فاطمیان، در سرزمین‌های مرکزی اسلام با طرفداری اکثر امارت‌های عربی شبه جزیره‌ی عربستان، سوریه و عراق از شیعه و در عالم ایرانی با موافقت آل بویه و دیگر دودمان‌های دیلمی با تشیع، سبکتکین و فرزندش محمود سنی متعصب بودن را از سامانیان تبعیت کردند و ظاهراً پیروی غزنویان از سامانیان و آگاهی از بهره‌هایی که قدرت نوظهور آنان می‌توانست با داشتن منافع مشترک با دولت بغداد حاصل کند سبب حمایت آنان از آیین سنت شد. غزنویان در سطح آرمانی و دینی، طرفداری شدید از مذهب تسنن را اقتدار سلطان می‌دانستند. این امر در عنایت و مساعدت سلاطین غزنوی به فقه حنفی و فرقه‌ی محافظه‌کار کرامیه‌ی خراسان، که جزء مشبهه به شمار می‌آمدند، دیده می‌شد. (باسورت، ۱۳۶۲: ۱/۵۰)

مهمترین جهت‌گیری سیاست دولت غزنوی در دوران محمود، اشتیاق محمود در گرفتن تصدیق مشروعیت قدرت خود از القادر بود. وی پیوسته دقت می‌کرد تا با گرفتن موافقت خلیفه و حمایت ظاهری از مذهب سنت پایه‌های قدرت خود را تحکیم بخشد. (فرای، ۱۳۶۳: ۴/۱۴۸) به طوری که جرفاذقانی در کتاب ترجمه تاریخ یمینی در این باره نوشته است: «... (سلطان محمود) به یمن طاعت و حسن تبعات موقف خلافت و سدّ امامت استسعاد جست، و به شعار دعوت اهل بیت نبوت و اظهار کلمه‌ی حق در مشایعت خاندان رسالت تظاهر نمود و هر سال نیت غزوی در دیار هند از برای نصرت اولیاء دین و قمع اعداء اسلام نذر کرد و آن را وسیلت نظام ملک و قوام دولت و سلامت حال و ثبات کار خویش ساخت.» (جرفاذقانی، همان: ۱۸۲)

جنگ‌های محمود در هر دو جهت از قلمرو امپراطوریش، وانمودی از موافقت و حمایت از دین بود، به طوری که در مشرق امپراطوریش، به عنوان غازی و کوبنده‌ی هندوان کافر محسوب

می شد (فرای، همان: ۱۴۸ - ۴/۱۴۹) به عنوان مثال خبر پیروزی محمود در سومنات به سرعت در سراسر عالم اسلام انتشار یافت و در قهرمان ساختن وی، در میان اهل سنت سهم بزرگی داشت و خلیفه عباسی القابی تازه (کهف الدوله و الاسلام) از بغداد برای محمود فرستاد. (همان: ۴/۱۵۷) و در مغرب امپراطوری، آل بویه و دولت های کوچکتر دیلمی، نظیر بنی کاکویه اصفهان و همدان و مسافریان دیلم بودند که بر مذهب تشیع بودند و احتمالاً لشکرکشی محمود به مغرب ایران نیز به عنوان جهادی برای استقرار مجدد مذهب سنت در آن نواحی به مردم معرفی می شده است. (همان: ۴/۱۴۹ - ۱۴۸)

نقش مدافع سنت در برابر دیلمیان سبب شد که او تجاوز آشکاری را درست بدانند و در سال ۴۲۰هـ مجدالدوله پادشاه دیلمی ری را از مقام خود خلع کند و فتح نامه ای را از لشکرگاه بیرون از دروازه ی ری به بغداد فرستاد. در این فتح نامه بر خود می بالد که: «به دست او ایزد تعالی دست ظلمه را از این بلاد کوتاه کرده است و آن را از فعالیت ملحدان باطنیه و بدعت گذاران بدرکدار پاک ساخته است.» (باسورث، همان: ۱/۵۲)

وی در خاتمه ی فتح نامه به خود مباحات می کند که ناحیه ی ری را از داعیان اسماعیلی و معتزلیان و رهبران غلات شیعه، خالی ساخته کمک کرده تا مقصود سنت به پیروزی برسد و در ادامه می نویسد: این بنده ساعیانه عازم شد تا آنچه ایزد تعالی از قدرت به او داده است در جهت پیروزی آن خاندان غالب (خلافت عباسی) به کار گیرد. (همانجا)

گردیزی می نویسد: «در شوال سال ۴۱۷هجری نامه ی القادریالله آمد با عهد و لوی خراسان و هندوستان و نیمروز (سیستان) و خوارزم، وی امیر محمود و فرزندان و برادران او را لقب ها داد. اما امیر محمود را كهف الدوله و الاسلام و امیر مسعود را شهاب الدوله و جمال المله و امیر محمد را جلاله الدوله و جمال المله و امیر یوسف را عضدالدوله و مؤیدالمله لقب داده بود و در نامه نوشته بود و گفته بود که هر کسی را که تو خواهی، ولی عهد خویش کن و اختیار تو اتفاق ماست. و بر آن غزاها که امیر محمود کرده بود، قادر او را شکر بسیار کرده بود، و او را بسیار ستوده و هنگام رسیدن این عهد و لوا و القاب ببلخ بود.» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱۴)

سعی و تلاش محمود بر این بود تا نام خلیفه را در سکه هایش بگنجانند و از غنائم جنگی هدایایی به بغداد بفرستد و در فتح نامه خود را مجاهد بخواند. (باسورث، همان: ۱/۵۲) با وجود این که خود می دانست که خلافت نمی تواند کمک چندانی از لحاظ آلات و عدت به وی انجام دهد ولی به فایده های معنوی حمایت خلیفه آگاه بود (همان: ۱/۵۳) و به همین دلیل سلطان محمود، سخت به مذهب تسنن تظاهر می کرد (جزفاذقانی، همان: ۳۶۹) و توجه او به امور دینی به دلیل زهد و تقوای صادقانه اش نبوده است (بارتولد، ۱۳۶۶: ۲/۶۱۱) بلکه وی روش تمسک به ذیل دیانت و تظاهر دروغین به دین را در پیش گرفت (صفا، ۱۳۶۳: ۱۳۷) در جهت استفاده از موقعیت برای کسب شهرت و ثروت بیشتر؛ به طوری که وی لشکر کشی های غارتگرانه‌ی خود را به حساب دین می گذاشت و آن را جنگ مقدس اسلامی می خواند و به این علت عده ای را به نام مجاهدان اسلام دور خود جمع کرد و این مسلمانان نیز او را تقویت کردند. (راوندی، ۱۳۵۸: ۳/۵۴۹)

همانطور که گفته شد سلطان محمود طی دوران حکومتش، دریافت که برای تثبیت امپراتوری خود، به تأیید قانونی و معنوی خلیفه نیاز دارد. وی به رغم تغییر برخی از دیدگاه‌های مذهبی در دو دهه آخر عمر، تسنن القادر عباسی را می‌پسندید. القادر که سخت ضد شیعه خصوصاً اسماعیلیه بود، در مسائل کلامی نگرشی حدیثی و حنبلی داشت. در آن روزگار بسیاری از حکام و علمای اهل تسنن در راستای مبارزه با مخالفان خود، گروه‌های مختلف شیعه را به اتهام قرمطی‌گری مورد حمله قرار می‌دادند. (چلونگر، ۱۳۸۳، ش ۱۹: ۱۰۵)

خلیفه عباسی در وجود محمود فردی را می دید که می توانست اعتبار و حیثیت بر باد رفته خلافت عباسی را بر گرداند و بر اعتبار آن بیفزاید. برخوردهای تند محمود غزنوی با شیوه و اسلوب حکومتی او بیش تر همخوانی داشت. از این رو خلیفه به تشدید و تحریک این برخوردها پرداخت و محمود نیز سلیقه‌ی او را به خوبی پاسخ گفت. چرا که سلطان محمود نیز بقای حکومت خود را در طرفداری از سنت و گرفتن تصدیق مشروعیت قدرت خود از خلیفه‌ی عباسی قلمداد می کرد. پس خلیفه با اتکا به ضابطه‌های مذهب تسنن، در صدد ترمیم پایه‌های سست

خلافت برآمد. او ضابطه‌هایش را به سلطان محمود القا کرد و محمود به نام او پیش‌قدم شد و در این راه سنگ تمام گذاشت. (همان، ۱۰۷)

روابط سلطان با خلیفه‌ی عباسی، بهترین رابطه‌ی ممکنه بود که حاکمان مستقل ایرانی می‌توانستند با خلفای عباسی برقرارکنند. سلطان غزنوی به هر دلیل، سخت به خلافت عباسی احترام می‌نهاد و به شدت به تسنن وفادار و از هر نوع گرایش جز آن پرهیز داشت. از سوی دیگر، القادر، در میان چندین خلیفه که پیش و پس از وی به خلافت رسیدند، درباره تسنن، از همه سختگیرتر بود. او بعد از مأمون که زمانی اعلامیه‌ای رسمی در برخی از عقاید کلامی داده و همه را به اجبار به قبول آن فراخوانده بود، دومین خلیفه‌ای بود که اعتقادیه رسمی صادر کرد و هر نوع گرایش جز آن را انحراف خواند. نقطه مشترک القادر با محمود غزنوی در همین نکته بود و این سبب استحکام مناسبات آن‌ها با یکدیگر شد. در کنار آن، هدایای بی‌شمار محمود که بخش عمده آن‌ها از کفار هند به دست آمد، بر ثروت خلیفه می‌افزود و از سلطان نیز چهره‌ای که به جهاد مشغول است، ارائه می‌کرد. خلیفه نیز به تمام معنا از سلطان ستایش و او را تأیید می‌کرد. (جعفریان، ۱۳۷۷: ۱۲۵/۲)

در همین راستا سلطان غزنوی که در خراسان با موج تبلیغات اسماعیلیان هوادار فاطمیان رو به رو بود، روابطش را با علمای اهل تسنن استوار کرد و با اسماعیلیان، سخت درگیر شد. تا از این طریق به خلیفه‌ی عباسی نزدیک تر شود.

#### **مناسبات سلطان محمود با مخالفان خلافت عباسی (قرامطه و اسماعیلیان)**

یکی از گروه‌های مخالف خلافت عباسی قرامطیان بودند. جنبش قرامطیان را می‌بایست واکنشی آگاهانه علیه آرمان‌های قدرت طلبی دانست. از این رو قدرت طلبان صحنه‌های تاریخ، آن‌ها را نپذیرفتند و در هر کجا که توانستند به سرکوبی و مقابله با آن‌ها برخاستند. یکی از این قدرت‌طلبان محمود غزنوی بود که با تکیه بر معیار جهاد، رقبا را از صحنه راند و برشکوه و شوکت و ثروت دربار خود افزود. با خشکی و تعصب خاصی مدافع اصول اعتقادی تسنن شد و جز آن، همه را فرو کوبید. کوتاه سخن آن که قرامطی کش معروف قرن چهارم هجری گردید که از



« بهر قدر عباسیان در همه جهان قرمطی» می جست و آن چه می یافت، بر دار می کشید. (بیهقی، ۱۳۵۸: ۱۸۳)

از آنجا که سرزمین شرقی ایران، محفلی برای اسماعیلیان و هواداران فاطمیان بود، همواره این زمینه وجود داشت که حکام یا امرای آن منطقه به گرایش به اسماعیلیان یا حمایت از آنان متهم گردند. اتهام قرمطی یا وابستگی به فاطمیان مصر، بهانه‌ای بود که بسیاری از امرا و حتی خلفای عباسی، برای کوبیدن و بیرون کردن رقبای خود، از آن استفاده می کردند.

سلطان محمود غزنوی که خود به این حيله‌ها آشنایی داشت و بارها به چشم خود دیده بود، به خطر این اتهام توجه داشت. از این رو همیشه در پی نفی این اتهام و در پی گرفتن تأیید از سوی خلیفه‌ی عباسی بود. از آن جمله این که وقتی تاهرتی فرستاده‌ی الحاکم فاطمی، به طرف غزنه رفت، برای این که مبدا مورد اتهام واقع شود، فرمان داد تا او را به نیشابور بازگردانند. بقول عتبی... غبار تهمتی بر حاشیه طهارت او ننشیند و وقتی او را کشت و خبر آن به بغداد رسید، زبان اغراض و عدل غُذال بسته گشت. (جرفاذقانی، همان: ۳۷۱)

بیان این واقعه این مطلب را نشان می دهد که احتمالاً دشمنان محمود حتی اتهاماتی در این باره به او زده بودند و او برای اثبات پاک‌دینی خود، سخت‌گیری زیادتری می کرده است.

پاک کردن قلمرو غزنویان از فرقه‌ی اسماعیلیه، برای خشنودی خلفای عباسی صورت می گرفت که در آن زمان از بسیاری جهات، تحت الشعاع رقبای فاطمیشان در قاهره قرار گرفته بودند. از جمله این که محمود در خراسان، فرقه‌ی کرامیه را به آزار اسماعیلیان تشویق می کرد. (باسورث، ۱۳۶۲: ۱/۵۱)

یکی از کانون‌های فعالیت قرمطیان (اسماعیلیه - باطنیه) شهر ری بود که در روزگار محمود در اختیار دیلمیان قرار داشت. محمود برای توجیه آرمان‌های قدرت طلبی اش، الگو و معیار معمول مذهبی خود را پیش کشید. به تعبیر نظام الملک از زبان محمود: « مرا به عراق آمدن نه مقصود گرفتن عراق بود... لیکن از بس که متواتر نبشت‌ها به من می رسد که دیلمان در عراق، فساد و ظلم و بدعت آشکار کرده اند و با رعیت هر جای در شهرها و نواحی، مذاهب زنادقه و بواطنه آشکارا می کنند و رسول خدای را ناسزا گویند و نفی صانع بر ملا می کنند و نماز و روزه و حج و

زکات را منکرند. چون این حال به درستی معلوم گشت، این مهم را بر غزای هند اختیار کردم و روی به عراق آوردم.» (نظام الملک، ۱۳۶۹: ۸۷)

بنابر نوشته های گردیزی در کتاب زین الاخبار: «به امیر محمود خبر آوردند که در شهر ری و نواحی آن مردمان باطنی مذهب و قرامطه بسیارند. از این رو دستور داد تا کسانی را که بدان مذهب منسوب بودند، حاضر سازند و سنگریز کنند. و بسیار کس را از اهل آن مذهب بکشت، و بعضی را به سمت و سوی خراسان فرستاد. تا مردن، اندر قلعه و حبس های او بودند.» (گردیزی، همان: ۴۱۸) ابن جوزی نیز در این باره می نویسد: در سال ۴۲۰ هجری، پس از فتح ری و دستگیری حکمران دیلمی آن، با استناد به فتوای فقهای اهل سنت، به کشتار وسیع و قطع دست و پا و تبعید باطنیان (اسماعیلیه) و روافض و معتزله پرداخت. (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۸/۳۹)

سلطان محمود جهت مقابله با قرمطیان و اسماعیلیان «جاسوسان برگماشت و از مواضع و مجامع آنان تجسس به عمل آورد و از اماکن و مساکن متفرق و شهرهای مختلف همه را به درگاه آوردند و بر درخت برکشیدند و سنگسار کردند و طایفه ی ایشان را تتبع کرد تا همه را نیست گردانید و سیاست فرمود.» (جرفاذقانی، همان: ۳۷۰)

اقدامات سختگیرانه ی سلطان با قرمطیان و اسماعیلیان موجب گردید تا در سال های پایانی عمرش، تصویری از وی به عنوان پادشاه سنی متعصب به دست دهند و حتی سنی مذهبان متعصب، به ستایش از وی پرداخته اند؛ به طوری که شبانکاره ای در کتاب مجمع الانساب در ستایش محمود می نویسد: از قرار معلوم سلطان بالغ بر پنجاه هزار رافضی (شیعه) و مخالفان مذهب عامه معدوم کرد. (شبانکاره ای، همان: ۱۸۰)

مخالفت محمود با اسماعیلیان و قرامطه محدود به قلمرو غزنویان نبود. وی حتی در دو سفر جنگی در سال های ۳۹۶ و ۴۰۱ هجری ابوالفتح داود پادشاه اسماعیلی مذهب مولتان را شکست داد و سرانجام وی را از سریر پادشاهی انداخت و قرامطه ی شهر را هم قتل عام کرد. (فرای، همان:

سلطان محمود غزنوی در راستای مبارزاتش با اسماعیلیان هوادار فاطمیان، نه تنها دولت های اسماعیلی کوچک در خلافت شرقی را از بین می برد بلکه با تمام قدرت سعی در نابودی کامل قرامطه داشت و تبدیل به قرمطی کش معروف گردید.

#### اقدامات فاطمیان جهت برقراری رابطه حسنه با سلطان محمود غزنوی

فاطمیان در قرن ۴هـ با تصرف مصر، قدرتی عظیم کسب کردند و توانستند حوزه‌ی سیاسی قدرتمندی به دست آورند. این قرن شاهد پیروزی تشیع اسماعیلی در بسیاری از اقطار عالم اسلامی بود و بسیاری از امارت‌های شبه جزیره‌ی عربستان، سوریه و عراق، به اطاعت فاطمیان گردن نهادند. (باسورث، همان: ۱/۵۰) از طرفی قدرت مالی فاطمیان به قدری شده بود که پولی برای خلیفه‌ی عباسی فرستادند تا نهری را در کوفه اصلاح کند. (ابوالفداء، ۱۴۰۷ ق: ۱۲/۴۰۳ — لمبتون، ۱۳۷۴: ۳۷۵)

در آستانه‌ی تشکیل حکومت غزنویان، زمینه‌های تبلیغی اسماعیلیه جذابیت خاصی داشت؛ به صورتی که می‌توانست فردی را که در یک موضع شدید سنی بود به سوی اسماعیلی‌گری جذب کند. اسماعیلیه یک حرکت فراگیر شده بود و از جهات مختلفی به صورت یک خطر عمده برای حکومت عباسیان درآمده بود. خلیفه‌ی عباسی المطیع لله که آلت دست آل بویه بود به بختیار حاکم بویه‌ای بغداد، التماس کرد که فتنه‌ی قرامطه (اسماعیلیان) را که در اطراف ممالک اسلامی بسیار شده بود، دفع کند و کشتن آن‌ها را واجب دارد. اما بختیار بویه ای، بدان فرمان توجهی نکرد و همین موجب نفاق بین آنان شد. (منهاج سراج، ۱۳۶۳: ۲۲۱)

فاطمیان از آغاز تشکیل حکومت غزنویان، در صدد نفوذ در مناطق تحت سلطه‌ی آنان بودند. آن‌ها براساس اعتقادات خویش، در پی برقراری خلافتی فراگیر بودند؛ زیرا در عقیده‌ی آنان، امام فاطمی رسالتی جهانی - دینی داشت. هدف سیاسی آنان اتحاد اسلام تحت دولت فراگیر علوی بود. این اعتقاد، مبارزه علیه قدرت‌های موجود را که مانع این حرکت بودند، به تکلیفی دینی مبدل می‌کرد. از این‌رو فاطمیان اعلان داشته بودند که حاکمیت جهانی به فرمان الهی به آنان داده شده و از آنان خواسته شده است که عباسیان بغداد را در شرق و امویان و امپراطوری بیزانس را در غرب،

براندازند. آنان در تبلیغات خود، به نقش امام فاطمی به عنوان حافظ اسلام تأکید داشتند. (مسکویه، ۱۳۷۶: ۶/۴۳۸)

از دید فاطمیان، گرایش غزنویان و پذیرش تابعیت آنان، زمینه ساز تحقق آرزوی فاطمیان در تشکیل حکومتی فراگیر در دنیای اسلام بود؛ زیرا غزنویان مناطق زیادی از خلافت شرقی را در اختیار داشتند. در واقع اداره‌ی عمده‌ی سرزمین‌های خلافت عباسیان، در اختیار غزنویان بود. بنابراین، برقراری رابطه با غزنویان می‌توانست راه را برای هدف فاطمیان که تسلط بر مناطق خلافت عباسی بود، هموار سازد. (چلونگر، ۱۳۸۳، ش ۱۹: ۹۷)

فاطمیان در تلاش بودند تا به نوعی دولت غزنوی را به دولت فاطمی پیوند دهند. در این میان کافی بود سلطان محمود منشور حکومت خود را از دست خلیفه‌ی فاطمی دریافت کند، آن وقت کلید دروازه‌ی سرزمین‌های شرقی خلافت عباسی، در اختیار آن‌ها قرار می‌گرفت.

در دوران خلافت، الحاکم بامرالله (۳۸۶-۴۱۱ هـ.ق) قدرت و نفوذ فاطمیان گسترش یافته و تحرکات بیشتری در جهت ارتباط و مناسبات حسنه با سلطان محمود غزنوی صورت گرفت. فاطمیان برای این که بتوانند با غزنویان ارتباط برقرار کنند و در مناطق تحت کنترل آنان نفوذ نمایند دست به اقدامات فراوانی زدند که می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

**۱ - ارسال داعیان:** فاطمیان که جهت رواج مذهب اسماعیلیه در پی نفوذ در مناطق خلافت شرقی - مخصوصاً ایران - بودند مبلغان خود را به این منطقه سرازیر نمودند. داعیان فرقه‌ی فاطمی ابتدا در مصر آموزش می‌دیدند و پس از آن به نقاط مختلف اعزام می‌شدند و عقاید خود را تبلیغ می‌نمودند. (سیف آزاد، ۱۳۶۸: ۶ - ۷)

**۲ - اعزام سفیر:** در راستای گسترش دعوت اسماعیلیه در شرق، خلیفه‌ی فاطمی کوشید تا با ارسال سفیر به سمت سلطان محمود، تابعیت وی را به دست آورد.

در سال ۴۰۳ هجری، سفیری به نام تاهرتی از مردم عراق از جانب الحاکم بامرالله، به ایران آمده و بنای مکاتبه و دوستی با علویان می‌گذارد و اعلام می‌کند که از طرف عزیز مصر به عنوان رسالت پیش سلطان محمود آمده و می‌خواهد مکتوبی را که از مصر آورده است به سلطان بسپارد

سپس برای وصول به دربار سلطان محمود به نیشابور رفت و در آنجا به وعظ و مباحثه در عقاید فرق مختلف اسلام و ذکر مفاخر و مقامات معنوی خویش می پردازد. (پرویز، ۱۳۳۶: ۲۴۷)

حمدالله مستوفی می نویسد: از مصر تاهرتی از پیش حاکم فاطمی برسات سلطان محمود آمد و در ملک ایران، دعوت بواطنه ظاهر کرد و خلقی بسیار در دعوت او رفتند. کار او عروجی تمام یافت. سلطان او را حاضر کرد و سیاست فرمود، آتش آن فتنه به آب تدمیر خاموش گردانید. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۹۴)

البته باید متذکر شد که قتل تاهرتی، نه تنها فاطمیان را از اقدامات بعدی جهت ارتباط با دولت غزنوی مایوس نساخت، بلکه بیشتر از گذشته سعی کردند با مکاتبه و ارسال نامه، او را به تابعیت خویش دعوت کنند. همان طور که هنگام عبور حسنک وزیر از شام، خلعت هایی به وی تقدیم و ایشان را مأمور ابلاغ پیام خلیفه فاطمی به سلطان محمود نمودند.

**۳ - تشکیل حکومت دست نشانده:** یکی دیگر از اهداف مهم فاطمیان در مصر، ایجاد حکومت دست نشانده در مناطق شرقی خلافت بود، گرچه موفقیت های چشم گیری به دست نیاوردند، ولی توانستند حکام مناطقی را برای مدتی هر چند کوتاه به تابعیت خود درآورند و در واقع در مناطق تحت نفوذ عباسیان و سلطان محمود به نام خلفای فاطمی خطبه خواندند. (چلونگر، ۱۳۸۳، ش ۱۹: ۱۰۱)

باید یادآور شد یکی از عواملی که موجب گردید تا فاطمیان در ایجاد حکومت دست نشانده در نواحی شرقی موفقیت چندانی به دست نیاورند، مسئله ی دوری مرکز خلافت فاطمیان با این مناطق بوده است. چون خلافت عباسی در میان قلمرو فاطمیان و غزنویان قرار گرفته بود و با تمام قدرت تلاش می کرد تا مانع ارتباط نواحی شرقی خلافت خود با فاطمیان گردد.

**۴ - نفوذ در طبقه دولتمردان غزنوی:** داعیان اسماعیلی و الحاکم خلیفه فاطمی هنگامی که نتوانستند محمود غزنوی را به تابعیت خود درآورند، برای تحقق اهدافشان در صدد نفوذ در بین رجال درباری وی برآمدند. برتری موقعیت فاطمیان می توانست برای هر رجل سیاست پیشه جذابیت داشته باشد؛ زیرا خلفای فاطمی در این زمان در اوج اقتدار به سر می بردند و در مقابل آن ها، عباسیان اقتدارشان در حال افول بود. (همان، ۱۰۴)

## مخالفت القادر با برقراری مناسبات بین سلطان محمود و فاطمیان

نهیست و تشکیلات علویان و فاطمیان و ترویج تشیع در مصر بزرگترین لطمه به اقتدار و عظمت عباسیان وارد ساخت. از طرفی عباسیان که دشمن سرسخت نهیست و خلافت فاطمیان بودند تحمل دیدن پیشرفت علویان و فاطمیان را نداشتند و با تشکیلات و اقتدار عظیمی که داشتند از هیچ گونه تهمت های ناروا و دروغ پردازی ها برای بد نام کردن علویان و فاطمیان دریغ نکردند. در حالی که فاطمیان با انتساب خود به پیامبر (ص) خلافت را حق شرعی خود می دانستند و این انتساب زمینه ای بود که فاطمیان خود را تنها حکومت مشروع جلوه دهند و حکومت های معاند خود را تهی از مشروعیت معرفی کنند. (چلونگر، ۱۳۸۶: ۱۶۴)

القادر بالله خلیفه ی مقتدر عباسی برای مقابله با فاطمیان که در حال قدرت گرفتن و نفوذ بیشتر در نواحی خلافت عباسی بودند مبارزه تبلیغاتی گسترده ای را علیه فاطمیان مصر به مرحله ی اجرا درآورد وی در سال ۳۸۱ بعد از عزل الطایع به خلافت رسید و تا سال ۴۲۲ هـ ق بر مسند خلافت باقی ماند. (ابن طباطبا «ابن طقطقی»، ۱۳۵۰: ۳۹۲) از اقدامات تبلیغی القادر که تأثیر عمده ای در تحریک توده ی مردم و برانگیختن آنان علیه فاطمیان داشت انتساب فاطمیان به قرامطه بود این اتهام می توانست عاملی مهم برای جلوگیری از گرایش مردم به فاطمیان باشد. (تقوی، ۱۳۸۵، ش ۲۶: ۵۰)

از دیگر تبلیغات موثر القادر که در تاریخ نمود بارزی دارد تدوین استشهاد نامه ی او در رد نسب فاطمیان است او بر این امر واقف بود که عامل مهم موفقیت فاطمیان در ادعای انتساب آن ها به آل علی است. (همان: ۵۱) بنا به این علت، در ربیع الثانی سال ۴۰۱ هجری مجلسی در بغداد از علما و فقهای وقت تشکیل داد و از آنان شهادت گرفت که نسب فاطمیان به دیصانیان (دیضان یهودی) می رسد و آنان هیچ گونه انتسابی به آل علی ندارند (ابن تغری، ۱۴۱۳ق: ۴/۳۰۶) و دستور داد تا صورت مجلس را به صورت بیانیه ای انتشار دهند. سیف آزاد در این باره در کتاب تاریخ خلفای فاطمی از قول ابن اثیر می نویسد: در اول مرتبه که اکابر و علما به استدعای خلیفه قادر بالله عباسی خط و مهر بر آن محضر می نهادند، سید رضی الدین موسوی را نیز به اکراه و الحاح وادار کردند که خط بر آن محضر نهاد. (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۱۵/۳۴۳ — سیف آزاد، ۱۳۶۸:

۱۵) هم چنین القادر در اقدامی دیگر در سال ۴۰۴ هجری به علی بن سعید اصطخری معتزلی مبلغی هدیه کرد تا رساله‌ای بر ردّ فاطمیان بنویسد. (دفتری، ۱۳۷۵: ۲۲۵)

در عدم برقراری مناسبات حسنه بین غزنویان و فاطمیان، خلیفه عباسی نقش مهمی را ایفا کرد؛ زیرا نزدیکی غزنویان به فاطمیان، موجب تضعیف موقعیت عباسیان در برابر فاطمیان که رقیب اصلی آنان به حساب می‌آمدند می‌شد. بنابراین خلیفه عباسی شدیداً مراقب بود تا امکان هر گونه ارتباط بین غزنویان و فاطمیان را از بین ببرد چرا که امکان هر نوع مرادهدی غزنویان با فاطمیان، که دشمنان خلافت بغداد بودند، زنگ خطری برای خلیفه‌ی عباسی بود. از این رو زمانی که خلیفه القادربالله، از مسائل حسنک وزیر اطلاع یافت، به شدت خشمگین شد و حسنک را قرمطی خواند. (باسورث، همان: ۱/۱۸۴)

حسنک همچنان التفات سلطان را به خود حفظ کرد، اما خلیفه عدول از سنت را مجاز نمی‌شمرد و در گفته و خواسته‌ی خود مبنی بر مجازات او پافشاری می‌کرد. سلطان که قبول تابعیت فاطمیان را با منافع خود سازگار نمی‌دید، خلعت‌ها و هدایایی را که خلیفه‌ی فاطمی نزد او فرستاده بود، به بغداد نزد القادر فرستاد. (بیهقی، همان: ۲۰۲)

القادر که از روابط بین حسنک وزیر و فاطمیان ترس داشت و نتوانسته بود او را در دوران محمود مجازات کند، بعد از مرگ او، فرزندش مسعود را در تنگنای انتخاب قرارداد تا حسنک را به جرم قرمطی بودن بردارکشد. (همان: ۶۴) که سلطان مسعود نیز برای جلب اعتماد و رضایت او، «بفرمود تا خودی بر سر او نهادند و او را بردار کردند و سنگریز کردندش و پس سراو را برداشتند و به بغداد به نزدیک قادر فرستادند.» (گردیزی، همان: ۴۲۴ - ۴۲۵)

از آنجا که فاطمیان، خلافتی را پی ریزی کرده بودند که از شمال افریقا تا سوریه امتداد داشت و قاهره که مرکز خلافت فاطمی بود، در شکوه و شکوفایی اقتصادی و فرهنگی، بغداد را تحت الشعاع خود قرار داده بود و در ضمن، خطر توسعه‌طلبی حکومت فاطمی، از طریق بیابان شام، عراق را نیز تهدید می‌کرد. در این شرایط خلیفه القادر تمام تلاشش در کسب رضایت سلطان محمود بود؛ چرا که در وجود سلطان فردی را می‌دید که می‌توانست اعتبار و حیثیت بر باد رفته‌ی خلافت عباسی را برگرداند و بر اعتبار آن بیفزاید و از آن جا که سلطان محمود نیز بقای خود را در

وابستگی به تسنن و خلفای عباسی می‌دید، تحت هیچ شرایطی آماده‌ی برقراری رابطه با فاطمیان، و پذیرش تابعیت آنان - که دشمن اصلی عباسیان به شمار می‌آمدند - نشد و در کینه و دشمنی با آنان، تا آن‌جا پیش رفت که آرزوی فتح مصر و نجات آن سرزمین را از دست اسماعیلیان داشت.

(شبانکاره ای، همان: ۶۳)



### نتیجه گیری

در اواخر قرن چهارم، حکومتی قدرتمند به نام غزنویان به وسیله سلطان محمود در نواحی شرقی ایران سر برآورد. سلطان محمود برای مشروعیت بخشی به حکومت خود برای اولین بار در شرق خلافت به نام القادر خلیفه‌ی عباسی که به جای الطایع خلیفه‌ی مخلوع نشسته بود، خطبه خواند. القادر نیز در پاسخ، فرمان حکومت خراسان و نواحی شرقی ایران را همراه با خلعت برای محمود فرستاد؛ از این تاریخ به بعد، ارتباط سلطان محمود و القادر روز به روز مستحکم تر گردید. سلطان محمود خود را یک سنی متعصب نشان می داد و فقط خلافت عباسی را به عنوان خلافت مشروع می دانست و در جهت تقویت آنان، با مخالفان عباسی، به سختی مقابله می کرد و دائماً اقدامات خود را نیز به القادر گزارش می نمود. با نام جهاد، پی در پی به هند لشکر کشید و توسط القادر نیز مورد ترغیب و تشویق قرار می گرفت.

القادر به حکومت قدرتمند غزنوی نیاز مبرم داشت زیرا از یک طرف فاطمیان اسماعیلی در حال گسترش نفوذ خود در مناطق شرق خلافت عباسی بودند و وجود سلطان محمود متعصب مانع از قدرت گیری فاطمیان در این مناطق گردیده بود و هم این که سلطان محمود با حملات خود به هندوستان ثروت و غنائم بسیاری کسب می کرد که مقداری از آن غنائم را هر بار نزد القادر می فرستاد و محمود این چنین خلافت عباسی را پشتیبانی می کرد و القادر هم به پشتیبانی معنوی از سلطان می پرداخت و با دادن عناوین و القاب گوناگون به او، حکومت غزنوی را بیش از پیش مشروعیت بخشید و سلطان محمود محبوبیت و آوازه ای خاص یافت و تبدیل به سلطان غازی در جهان اسلام شد.

با گسترش حکومت غزنوی به وسیله‌ی سلطان محمود، خلفای فاطمی نیز در تلاش برآمدند تا دولت غزنوی را به هر صورت که ممکن شد به دولت خود پیوند دهند و آنان را تحت تابعیت خود در آورند. الحاکم بر آن شد تا با سلطان غزنوی مناسباتی را برقرار کند اما با وجود تلاش‌های گسترده‌ی خلیفه‌ی فاطمی در برقراری رابطه با غزنویان، نه تنها از سوی سلطان محمود اقدامی مثبت صورت نگرفت، بلکه با برخوردهای خصمانه مانع از هر نوع نزدیکی و ارتباطی گردید.

موارد زیر را می توان از علل عدم برقراری رابطه‌ی حسنه میان سلطان محمود با خلفای فاطمی دانست: ۱- سلطان محمود ظاهراً نسبت به مذهب سنت متعصب بوده و مشروعیت حکومت خود را نیز از خلافت سنی مذهب عباسیان دریافت می کرد ۲- عباسیان که از ابتدا به حکومت غزنوی با دادن خلعت و لوا مشروعیت داده بودند مخالف برقراری ارتباط سلطان محمود با فاطمیان مصر بودند. ۳- قلمرو حکومتی سلطان با مرکز خلافت فاطمی فاصله‌ی زیادی داشت و در ضمن خلافت عباسی هم ما بین این دو دولت قرار گرفته بود. ۴ - سلطان محمود مشروعیت حکومت خود را از عباسیان گرفته بود پس اگر در میانه ی راه به فاطمیان می پیوست ممکن بود نه تنها مشروعیت جدیدی به دست نیاورد بلکه حتی مشروعیت اولیه‌ی خود را هم از دست بدهد.

### منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین علی، الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ترجمه علی هاشمی حائری، مجلد ۵، جلد ۱۵، تهران، شرکت چاپ و انتشارات علمی، ۱۳۶۴
- ابن اثیر، عزالدین علی، الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ترجمه علی هاشمی حائری، مجلد ۶، جلد ۱۶، تهران، شرکت چاپ و انتشارات علمی، ۱۳۶۸
- ابن تغری بردی، النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره، ج ۴، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ ق
- ابن جوزی، ابوالفرج، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، به تحقیق محمد و مصطفی عبدالقادر عطا، جلد ۸، چاپ اول: بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م
- ابن طباطبای (ابن طقطقی)، محمد بن علی، تاریخ الفخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰
- ابوالفداء، اسماعیل ابن کثیر دمشقی، البدایه و النهایه، جلد ۱۱ و ۱۲، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق
- بارتولد، واسیلی ولادیمیرویچ، ترکستان نامه، ترکستان در عهد تهاجم مغولان، ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۶
- باسورث، کیلفورد ادmond، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، جلد ۱، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲
- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، انتشارات کتابخانه‌ی ایرانمهر، ۱۳۵۸
- پرویز، عباس، تاریخ دیالمه و غزنویان، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۳۶
- تقوی، هدیه، «عباسیان و فاطمیان»، فصلنامه تاریخ اسلام، صص ۴۷ - ۶۴، سال هفتم، شماره ۲۶، تابستان ۱۳۸۵
- جرفاذقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر، ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷

- جعفریان، رسول، تاریخ اسلامی ایران، جلد دوم، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر،

۱۳۷۷

- چلونگر، محمد علی، زمینه های پیدایش خلافت فاطمیان، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه،

۱۳۸۶

- چلونگر، محمد علی، «مناسبات فاطمیان و غزنویان»، مجله تاریخ اسلام، صص ۹۳-۱۱۶، وابسته

به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، سال پنجم، شماره ۱۹، پاییز ۱۳۸۳

- دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، نشر فروزان، ۱۳۷۵

- راوندی، مرتضی، تاریخ تحولات اجتماعی، (سه جلد در یک مجلد)، چاپ دوم، تهران، شرکت

سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۵۸

- سیف آزاد، عبدالرحمن، تاریخ خلفای فاطمی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۸

- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، مجمع الأنساب، تصحیح میرهاشم محدث، تهران،

امیرکبیر، ۱۳۶۳

- صفاء، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران، از آغاز تا عهد سلجوقی، چاپ ششم، تهران، فردوس، ۱۳۶۳

- فرای، ر.ن، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه (کمبریج)، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران،

انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳

- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود، تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، به تصحیح و

تحشیه و تعلیق: عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳

- لمبتون، ان، کی، اس، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه‌ی سید عباس صالحی و محمد مهدی

فقیهی، تهران، نشر عروج، ۱۳۷۴

- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴

- مسکویه، ابو علی، تجارب الامم، ترجمه‌ی علینقی منزوی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۶

- منهاج سراج، قاضی، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳

- نظام الملک، خواجه ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق، سیاست نامه (سیرالملوک)، به تصحیح

عباس اقبال، تهران، اساطیر، ۱۳۶۹

